

شیخ حسنعلی نخود کی اصفہانی

محمد تقی صرفی پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی

ولادت

عارف کامل، سالک زاهد صاحب کرامت، حاج شیخ حسنعلی فرزند علی اکبر فرزند رجبعلی مقدادی اصفهانی - رحمه الله علیه - در سال 1279 در نیمه ماه ذی القعدة، در خانواده‌ای متدین، زاهد و متقی و دوستدار اهل علم، چشم به جهان گشود.

این ولادت میمون و خجسته، مرحوم ملا علی اکبر را که از دوستان مرحوم محمد صادق درویش تخت پولادی و از عارفان صاحب نفس بود، بی اندازه خوشحال و مسرور کرد؛ زیرا آن مرد خدا مدتها آرزوی داشتن پسری را داشت و با خود عهد کرده بود که به زیارت معصومین - علیهم السلام - مشرف و در آن جا متوسل شود تا خداوند به او پسری عنایت کند. این سفر انجام شد و ملا علی اکبر به آرزوی خود رسید.

پدر نام فرزند را به توصیه و سفارش مرادش، حاجی صادق حسنعلی برگزید.

- پدر، الگوی زهد و پارسایی

حسنعلی در خانواده‌ای متقی و زاهد پرورش یافت. پدر وی، مرحوم ملا علی اکبر، مردی متقی و پرهیزگار و معاشر و دوستدار اهل علم و ملازم مردان حق و عارفان بزرگی چون حاج محمد صادق تخت پولادی بود. او بر اثر مشاهده کراماتی از حاج محمد صادق در مورد همسرش و افزایش شیر در سینه او، تا آخر عمرش از ارادتمندان ویژه مرحوم حاجی محمد صادق گردید و مدت 22 سال در خدمت او بود و شبهای دوشنبه و جمعه نزد او می‌رفت و در تخت پولاد با او به عبادت و ریاضت می‌پرداخت.

این پدر ارزنده، نیمی از آنچه، از راه کسب و کار به دست می‌آورد، در اختیار حاج محمد صادق می‌گذاشت و به همراه او به فقرا و مستمندان کمک می‌رساند.

از دیگر افتخارات ملا علی اکبر- پدر مرحوم شیخ حسنعلی - که بعدها آن فرزند خلف و صالح با عشق و علاقه آن را دنبال کرد، خدمت به سادات و فرزندان حضرت زهرا - علیها السلام - بود.

مرحوم ملا علی اکبر، در تربیت و پرورش فرزندش، نهایت دقت و تلاش را به عمل آورد.

وی فرزند دلبندش را از همان کودکی در هر سحرگاه که خود برای عبادت و شب زنده داری بر می خاست، بیدار می کرد تا او لذت مناجات، نماز، دعا و راز و نیاز را از همان سالهای کودکی بچشد و ذکر و یاد خدا، شیره جانس شود.

این پدر شایسته، فرزندش را از هفت سالگی نزد حاج محمد صادق تخت پولادی که دارای نفسی گرم بود، برد و تربیت و تهذیب وی را به او واگذار کرد. مرحوم حاج شیخ حسنعلی تا یازده سالگی که استادش وفات یافت، در خدمت او بود.

فرزند مرحوم شیخ حسنعلی در این باره می نویسد:

«پدرم از همان کودکی زیر نظر حاجی به نماز و روزه و انجام مستحبات و نوافل شب و عبادت پرداخت و تا یازده سالگی که فوت آن مرد بزرگ اتفاق افتاد، پیوسته مورد لطف و مرحمت خاص مرشد و استاد خود بود...[1]».

- آغاز تحصیلات

شیخ حسنعلی، تحصیل علم و دانش را همراه با سیر و سلوک معنوی و تهذیب اخلاق، از همان اوان کودکی، تحت نظارت پدر و مرحوم حاج محمد صادق تخت پولادی شروع کرد. وی در زادگاهش، اصفهان، مقدمات و ادبیات عرب را فرا گرفت. فقه، اصول، منطق و فلسفه را در همان شهر نزد استادان بزرگ آن عصر آموخت و در سال 1304 ق. پس از زیارت مرقد امام رضا - علیه السلام - برای ادامه تحصیلات، رهسپار نجف اشرف شد. تحصیلات عالی فقه، اصول و عرفان را در آن شهر نزد سرآمدترین استادان گذراند و در سال 1311 ق. دوباره از نجف اشرف راهی ایران شد و در مشهد مقدس، در مدرسه «حاج حسین» و «فاضل خان» اقامت گزید او در ضمن در حجره‌ای در صحن عتیق،

به ریاضت و عبادت مشغول شد و بیش از یکسال، هر شب ختمی از قرآن مجید در حرم رضوی داشته است و روزها به کسب علم و تدریس و تربیت شاگردان مشغول بود.

اقامت وی در شهر مشهد، چهار سال به طول انجامید و در سال 1315 ق. دوباره به اصفهان بازگشت و از آن جا راهی نجف اشرف شد و تا سال 1318 ق. در آن جا ماند. در سال 1319 ق. به اصفهان و سپس به شیراز سفر کرد و در آن جا عصرها به فراگیری کتاب قانون ابوعلی سینا نزد طبیب مشهور عصر، حاج میرزا جعفر طبیب پرداخت و صبح ها نیز در مطب آن طبیب بزرگ به مداوای مریضان و نسخه نویسی مشغول بود.[2]

- جامعیت علمی

شیخ حسنعلی اصفهانی بر این باور بود که بعد از علم توحید و ولایت و احکام شریعت که تحصیل آن واجب است، باید به تحصیل دانش های دیگر پرداخت؛ چون جهل، در هر دانشی ناپسند است و مراد از حرمت برخی از علوم و فنون، به کار گرفتن آنهاست و نه آموزش آنها. وی فقه، تفسیر، هیئت و ریاضیات را به طلبه ها می آموخت؛ ولی فلسفه و علوم الهی را به این شرط درس می داد که ابتدا طلبه با اخبار معصومین - علیهم السلام - آشنا باشد و در تزکیه نفس بکوشد؛ چون به نظر وی، برخی از مشکلات حکمت و فلسفه، با مکاشفه میسر است و اگر برخی شرایط مکاشفه در طالب علم نباشد، تحصیل آن بر وی نارواست و ممکن است او، را از جاده شریعت منحرف کند.

وی درباره فراگیری علم اصول گفت: «قسمتی از این علم واجب و بسیاری از آن اتلاف عمر است».[3]

- استادان

1. مرحوم حاجی محمد صادق تخت پولادی خاتون آبادی.

2. آخوند ملا محمد کاشی.

3. جهانگیر خان قشقایی.

4. حاجی سید سینا.
5. حاج سید مرتضی کشمیری.
6. حاجی سید محمد طباطبایی فشارکی.
7. ملا اسماعیل قره‌باغی.
8. حاج محمد علی فاضل.
9. آقا میر سید علی حائری یزدی.
10. حاجی آقا حسین قمی.
11. آقا سید عبدالرحمن مدرس.
12. آقا سید جعفر حسینی قزوینی.
13. مرحوم حاج میرزا جعفر طیب.

- تدریس

با این که شیخ حسنعلی اصفهانی را از عالمان بزرگ زمان خود دانسته اند، بسیاری از علوم را نزد فقها و عرفای بزرگ تحصیل کرد. و اما به دلیل توجه زیاد مردم و بیماران به او، می توان گفت او خود را وقف خدمت به مردم و مداوای بیمارانشان کرده است. یکی از شاگردان او آیه الله مروارید - می گوید:

«هر روز در جلوی منزل او و حتی در محل تدریس او...، بیماران صف می کشیدند و از او دعا می خواستند و آن بزرگ، همیشه با روی خوش با آنها برخورد می کرد و گاه برای پیدا کردن نوعی از گیاهان دارویی، به کوهها و نواحی اطراف مشهد مقدس می رفت و کمتر در شهر بود و همین عامل و عوامل دیگر، سبب می شد که نتواند به نحو دلخواه به تدریس علوم پردازد؛ ولی با این حال، تا آنجا

که فرصت داشته، به تدریس و پرورش شاگردانی پرداخته است؛ اما به دلیل شهرت او در استجابات دعا و مداوای بیماران، از شاگردان و کرسی تدریس او اطلاعات کمی در اختیار می باشد. [4]

- آثار

1. ترجمه و تصحیح کتاب صلاه فیض کاشانی
2. تعلیقاتی بر تذکره المتقین شیخ محمد بهاری همدانی
3. رسائلی در توحید، خداشناسی، امامت، معرفت نفس، عقل، عشق و ...

- سیر و سلوک عرفانی

شیخ حسنعلی اصفهانی، سیر انفسی و تهذیب روح و روان را از همان کودکی و به همت پدر خویش آغاز کرد، پدرش، ملا علی اکبر، حسنعلی را از همان کودکی در هر سحرگاه بیدار و او را به نماز، دعا، راز و نیاز و یاد خدا آشنا می کرد. وی تا یازده سالگی در خدمت حاجی محمد صادق تخت پولادی بود و از او دستور می گرفت. آن مرد خدا، او را به نماز، روزه و انجام مستحبات و نوافل شب آشنا نمود. حسنعلی به پیروی از استادش در تخت پولاد و کوههای اطراف اصفهان به ریاضت پرداخت.

او بیشتر شبها تا صبح بیدار می ماند و از پانزده سالگی تا پایان عمر پربرکتش، هر ساله ماه رجب و شعبان و رمضان و ایام البیض هر ماه را روزه دار بود.

وی در شهرضا با عارفی دلسوخته، به نام «سید جعفر حسینی قزوینی» ملاقات کرد و با دیدن کرامات معنوی آن مرد خدا، شیفته او گردید. در این ملاقات، آن عارف بزرگ از باطن او خبر داد و گفت: نه روز است که چیزی نخورده‌ای؛ جز با آب روزه نگشوده‌ای؛ ولی در ریاضت هنوز ناقصی؛ زیرا که اثر گرسنگی در رخسارت هویدا و ظاهر گشته و آن را شکسته و فرسوده کرده است؛ در حالی که مرد کامل از چهل روز گرسنگی نیز چهره‌اش شکسته نمی شود.

سومین شخصی که در تکوین شخصیت عرفانی شیخ حسنعلی تاثیر داشته است، مرحوم حاجی سید مرتضی کشمیری [5] بوده است که حسنعلی در شهر نجف اشرف در مدرسه بخارائیه با او آشنا شد و بعد از آن تحت تعلیمات و دستورات او قرار گرفت. سالها بعد که حسنعلی، در مشهد و در کنار آستان قدس رضوی سکونت گزید و به حل مشکلات مردم و شفای بیماران مشغول شد، نیز استادش سید مرتضی کشمیری را فراموش نکرد و بسیاری از طالبان، نیازمندان و گرفتاران را به سوی آن مرحوم و فرزندانش راهنمایی می کرد.

- مشرب عرفانی

شیخ حسنعلی اصفهانی از عارفانی است که شیوه او همان روش امامان، معصوم - علیهم السلام - بوده است.

وجود او سرشار از عشق به ولایت بود و هیچ گاه از مسیر آنها جدا نشد. او بیشتر عمر خویش را در نجف اشرف و بعد، از آن در کنار حرم شریف رضوی گذراند و تا آخرین لحظات عمر خود، ذکر علی بر لب داشت؛ چنانکه در هنگام مرگ، زبانش به نام مقدس مولی گویا بود. وی شرط ورود به مباحث عرفانی و مکاشفات را آشنایی با اخبار ائمه - علیهم السلام - می دانست و سیر در این مسیر را بدون این مقدمه ضروری، غیر ممکن می دانست.

زندگی شیخ صاحب ترجمه ما شناخته می شود به زهد و کناره گیری از دنیا و مواظبت و مراقبه تام بر تهذیب نفس و ریاضتهای مشروع و انواع عبادات و طاعتهایی که در احادیث اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده است. او شبهای جمعه از هفت سالگی تا هنگام وفاتش به انجام نوافل و نماز، احیا برپا می کرد.

شیخ حسنعلی درباره راه و روش عرفانی خود در جواب نامه یکی از سادات دزفول می نویسد:

«عرض می شود به تمام احباء اظهار فرمایید که طریقه فلانی غیر از طریقی است که شنیده اید، همه بدانید که طریقه حقیر، طریقی است که تمام مطالب شرع را نهایت اهتمام است؛ خلاف باقی طرق که

به مطالب شرعیه خیلی بی اعتنا هستند. در طریقه حقیر، خصوصاً نماز خیلی مورد توجه است که هر چه زحمت و توجه است، به نماز معطوف دارید.

بدانید که مدار و معیار امر و طریقه ما بر سه چیز است؛ شب زنده داری، لقمه حلال و توجه به نماز، به ویژه نماز اول وقت و حضور قلب در آن.[6]

او در جای دیگری می فرماید:

«روح طریقه حقیر، توجه به نماز و معانی و نکات آن درجه به درجه است؛ یعنی اشخاصی که مایل به طریقه حقیر هستند، اول باید معانی صوری نماز را بفهمند؛ بعد تاویلاتی که (در مباحث قبل) عرض شد و بعد نکاتی دیگر، به همان نحو که مولاناالصادق - علیه السلام - در کلمه ایاک نعبد کررها حتی غشی علیه؛ یعنی آن قدر تکرار فرمودند که حال بیهوشی به آن حضرت دست داد؛ نه این که بی اعتنایی به احکام شرع باشد و تمام توجه به اذکار معطوف گردد. حقیقت را باید از شریعت تحصیل نمود. حقیر طالب این مقام و سالک این راه بوده و بستگان این حقیر را نیز اعلام کنید که حقیقت را که ما در طلب آنیم، باید از شریعت تحصیل کنیم؛ به همان نحو که ائمه - علیهم السلام - رفتار نمودند.[7]

- کرامات

یکی از دلایل عمده مشهور شدن حاج شیخ حسنعلی اصفهانی، کرامات بی شمار وی بوده است که خاص و عام به طور مستقیم شاهد آن بوده اند.

آیه الله مرعشی نجفی در کتاب «المسلسلات فی الاجازات» در این باره می نویسد:

«او در بین مردم به مستجاب الدعوه بودن شناخته شده بود و بسیاری از حاجت مندان و بیماران به او پناه می بردند؛ پس او برای آنها دعا می کرد یا برای آنها دعاها و حرزهایی می نوشت و به این وسیله، گرفتاری آنها برطرف می شد و بیماران آنها شفا می یافتند و با این وجود، در کمال تواضع و فروتنی بود و هیچ ادعایی نداشت و نمونه بارز زاهدانی بود که تنها به خدا توجه دارند و از امور دنیوی دور هستند[8]

میرزا عبدالرحمن مدرس، از اساتید مرحوم شیخ حسنعلی، درباره او چنین می نویسد:

«حاج شیخ حسنعلی بن علی اکبر، از اعلام بزرگوار و پاکان روزگار، نفس گرم جذابش هر مریضی را شفا و هر درد را دوا بود. در شهرهای خراسان، بلکه سایر از شهرهای ایران شهرتی بسزا داشت و گرفتاران و دردمندان از وضع و شریف به آستانه او متوجه و فیضی می بردند و هنوز هم در محافل و مجالس وصف دستورات و انجیرهای دعا خوانده او که شافی دردها بود و خانواده ما هم از آن نعمت مرزوق بودند، زبانزد خاص و عام است. مردم از همه طرف برای اخذ حوائج بدان مقام پناهنده می شدند و بسی از دردها که دکران حاذق از بهبود آن عاجز بودند، با نفس گرم خود شفا می داد[9]»

کرامات آن عارف بزرگ، هم از حیث کمیت و هم از حیث کیفیت، قابل توجه است و این عنایات، شامل بزرگان، علما، استادان و شاگردان حاکمان، و صاحب منصبان و عموم مردم، به ویژه سادات بوده است.

به چند کرامت اشاره میشود:

فرزند مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی قدس سره میگوید: حدود دو سال قبل از وفات پدرم، کسالت شدیدی بر من عارض شد و پزشکان از مداوای بیماری من عاجز شدند و از حیاتم قطع امید شد! پدرم که عجز طیبیان را دید، اندکی از تربت طاهر حضرت سید الشهداء (ع) به کامم ریخت و خودش از کنار بستر دور شد. در آن حالت بیخودی و بیهوشی دیدم که به سوی آسمانها میروم و کسی که نوری سپید از او میتافت، بدرقهام میکرد. چون مسافتی اوج گرفتیم، ناگهان، دیگری از سوی بالا فرود آمد و به آن شخص نورانی سپید که همراه من میآمد، گفت: «دستور است که روح این شخص را به کالبدش باز گردانی! زیرا که به تربت حضرت [صفحه ۲۸۲] سیدالشهداء (ع) استشفا کردهاند!». در آن هنگام دریافتم که مردهام و این، روح من است که به جانب آسمان در حرکت است! به هر حال، همراه آن دو شخص نورانی به زمین باز گشتم و از حالت بیخودی، به خود آمدم و با

شگفتی دیدم که اثری از بیماری در من نیست!۱

دستور شیخ به ملخ ها

حاج عباس فخرالدین یکی از ملاکین مشهد بود. او نقل کرد که سالی نخود بسیار کاشته بودیم، ولی ملخها به مزرعه ام حمله کردند و چیزی نمانده بود که همه آن را نابود کنند

» به استدعای کمک، به خدمت جناب شیخ آمدم، فرمودند: « آخر ملخها هم رزقی دارند

گفتم: با این ترتیب از زراعت من هیچ باقی نخواهد ماند. فکری کردند و فرمودند: « به ملخها دستور
» می دهیم تا از فردا زراعت تو را نخورند و تنها از علف های هرز ارتزاق کنند

پس از آن به ده رفتم، اما با شگفتی دیدم که ملخها به خوردن علفهای هرز مشغولند و آن سال در اثر
از میان رفتن علف های زائد، آن زراعت سود سرشاری عاید من ساخت

زهد شیخ

حاج آقا شعاع التولیه، از خدام و صاحب منصبان آستان مقدس رضوی می گفت: « یکی از اطاقهای
صحن عتیق در اختیار من بود. وقتی، به خاطر مسافرت، کلید آنرا به حاج ملاهاشم که از فضلا و
دانشمندان مشهد بود، سپردم

در همین مدت، مرحوم حاج شیخ برای انجام یک اربعین ریاضت اطاقی در صحن عتیق از حاج ملا
هاشم خواسته بودند و حاجی نیز کلید اطاق مرا به ایشان داده بود

پس از مدتی که از سفر باز گشتم، مصادف ایام عیدی بود که باید هر کس ایوان اطاقی را که در

1 برگرفته از کتاب آثار و برکات حضرت امام حسین (ع) نوشته: مجد رضا باقی اصفهانی

صحن دارد، چراغانی و آذین بندی کند

به همین سبب از حاجی ملا هاشم، کلید را مطالبه کردم، گفتم: نزد حاج شیخ حسنعلی اصفهانی است، و منم تا آن زمان، جناب شیخ را نمی شناختم، ولی معلوم نشد که به چه سبب حاجی کلید را از ایشان مطالبه نکرد و من از اینکه نتوانستم شب عید آن اطاق را چراغانی کنم سخت ملول بودم

روز دیگر به صحن رفتم و اطاق را دق الباب کردم؛ جناب شیخ در را گشودند، ولی مرا به داخل اجازه ورود ندادند. من عتاب آلوده گفتم: به چه سبب کلید را تحویل نداده ای؟

با ایشان تندی بسیار کردم. اما جناب شیخ، تمام سخنان مرا گوش دادند و جوابی ندادند

به داخل اطاق بازگشتند و پس از چند لحظه با یک سجاده از اطاق خارج شدند. اندیشیدم که برای حمل اثاثه خود حمالی خواهند آورد. لیکن هر چه منتظر ماندم، بازنگشتند. ناچار به داخل اطاق رفتم، دیدم خالی است

در شگفت ماندم که چگونه این شخص در این مدت بدون هیچ وسیله ای به سر برده است و از عمل خود سخت ناراحت و پشیمان شدم

روز دیگر که ما وقع را برای حاجی ملا هاشم گفتم مرا از کاری که کرده بودم بسیار ملامت کرد و گفت: تو آن مرد را نشناختی و گرنه چنین جسارتی نمی نمودی، رنجش خاطر وی ممکن است برای تو گران تمام شود

شعاع التولیه می گفت

مدتی مترصد فرصت شدم تا آنکه وقتی توفیق جبران عمل ناپسند خود را یافتم، ولی هنوز هم پس از سالها از کار خود شرمسارم

! امام زمان(ع) ناظر است

آقای سید محمد رضا کشفی، از پدرش نقل کرد: « در سنه 1358 هـ ق پیش از وقایع شهریور 1320 هـ ش. در قم ساکن بودم؛ پیش خود تصمیم گرفتم که برای بهبود اوضاع اجتماع، به ختم دعای سیفی پردازم

در این وقت، نامه ای از مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی دریافت داشتم که مرقوم فرموده بودند: « لازم نیست شما ختم بگیرید؛ امام زمان علیه السلام ناظر و مراقب احوال است، هر وقت مصلحت » . ببینند، اوضاع را دگرگون خواهند فرمود

! من مهمان شیخم

مرحوم حاج سید ابوالفضل خاتون آبادی نقل کرد: « از اصفهان، به قصد زیارت به مشهد مشرف شدم. شبی در خانه حاج شیخ حسنعلی(ره) مهمان بودم

پس از صرف غذا به محل سکونت خود، مدرسه « حاجی حسن»، مراجعت کردم. اما نیمه های شب، عطش شدیدی بر من عارض شد

چون در حجره آبی نبود، اجباراً کوزه ای به آب انبار مقابل مدرسه بردم و بسختی از پلکان تاریک آن پائین رفته و کوزه را از آب پر کردم. اما چند پله ای بالا نیامده بودم که گویی یکی، کوزه را از دست من گرفت و آنرا خالی کرد

دو مرتبه، پائین رفتم و کوزه را پر از آب کردم. بار دیگر همچنان آب آنرا خالی کردند. چند بار این کار تکرار شد

بناچار بانگ زدم: من میهمان حاج شیخ حسنعلی اصفهانیم و اگر آزارم دهید، شکایتان را به ایشان

خواهم برد. پس از آن، دیگر مزاحم من نشدند

فردا عصر که به خدمت شیخ رفتم، پیش از آنکه از ماجرا سخنی بگویم، فرمودند: « اگر دیشب نام مرا
» نبرده بودی، نمی گذاشتند آب برداری

سیر و سیاحت عجیب

فرزند ایشان نقل می کند: به خاطر دارم که شخصی بنام « صنیعی » از اهل اصفهان که ریاست اداره
تلفن مشهد را نیز به عهده داشت، برای من حکایت کرد که: « وقتی به درد پا مبتلا شدم و به ارشاد و
به اتفاق دو تن از دوستانم به نامهای حسن روستائی و شاهزاده دولتشاهی به خدمت مرحوم حاج شیخ
حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه رفتم تا توجهی فرمایند و از آن درد خلاص گردم، چون به خانه او
رفتم، دیدم که در اطاق گلی و بر روی تخت پوست و زیلویی نشسته است

در دلم گذشت که شاید این مرد نیز با این ظواهر، تدلیس می کند. پس از شنیدن حاجتم، فرمود تا دو
روز دیگر به خدمتش برسم

روز موعود رسید و بنا به وعده آنجا رفتم ولیکن در دل من همچنان خلجانی بود. چون به خدمتش
نشستم، نظر عمیقی در من افکند که ناگهان خود را در شهر اراک که مدتی محل سکونت من بود، یافتم

در آن وقت نیز پسر من در آن شهر ساکن بود. یکسره به خانه او رفتم، ولی به من گفتند: فرزند تو
چندی است که از اینجا به جای دیگر منتقل شده است و نشانی محل جدید او را به من دادند. به سوی
آن نشانی جدید راه افتادم و در راه با تنی چند از دوستان مصادف شدم که قرار گذاشتند همان شب به
دیدن من بیایند

چون به در منزل فرزندم رسیدم و در راه به صدا درآوردم، خادمه یی در را بگشود، چون خواستم که

به درون بروم، ناگهان صدای مرحوم شیخ مرا به خود آورد، دیدم غرق غرق شده و خسته و کوفته ام

آنگاه دستوری از دعا و دوا به من مرحمت فرمود، ولی پیوسته در اندیشه بودم که این چگونه سیر و سیاحتی بود که کردم؟ پس از چند روز، نامه یی گله آمیز از پسر رسید که چه شد به اراک و تا در خانه ما آمدی، ولی داخل نشده و بازگشتی و چرا با دوستانت که در راه، قرار ملاقات نهاده بودی، و شب به دیدار تو آمده بودند، تخلف وعده کردی؟

و در پایان آدرس منزل خود را، در همان محل داده بود که من در آن مکاشفه و سیاحت به آنجا رفته
» .بودم!

!تو بخور، او مداوا میشود

پاسبانی می گفت

همسر من مدت‌ها کسالت داشت و سرانجام قریب شش ماه بود که به طور کلی بستری شده بود و «

قادر به حرکت نبود. بنا به توصیه دوستان خدمت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رفتم و از

.کسالت همسر به ایشان شکوه کردم.

:خرمایی مرحمت کردند و فرمودند

بخور. عرض کردم: عیالم مریض است. فرمود تو خرما را بخور او بهبود می‌یابد. در دلم گذشت که

شاید از بهبود همسرم مأیوس هستند ولی نخواسته اند که مرا ناامید بازگردانند

باری به منزل مراجعت و دقّ الباب کردم، با کمال تعجب، همسر بیمارم در حالیکه جارویی در دست

داشت، در خانه را بر روی من گشود

پرسیدم. چه شد که از جای خود برخاستی؟

گفت:

ساعتی پیش در بستر افتاده بودم، ناگهان دیدم مثل آنکه چیز سنگینی از روی من برداشته شد. احساس

کردم شفا یافته‌ام، برخاستم و به نظافت منزل مشغول شدم.

پاسبان می‌گفت:

«درست در همان ساعت که من خرما را خوردم، همسرم شفا یافته بود»

مرحوم ابوالقاسم اولیائی، دبیر شیمی دبیرستانهای مشهد می گفت

هر روز جمعه به خدمت حاج شیخ که در خارج شهر سکونت داشتند، می رفتم، یکروز در میان راه، «

به عبارتی از ابوعلی سینا می اندیشیدم و آن عبارت را خطا و اشتباه می دیدم

:چون به حضور حضرت شیخ رسیدم

بدون آنکه مطلبی را طرح کنم، ایشان عبارت ابن سینا را قرائت فرمودند و مشکل آنرا برای من حل

:کردند. سپس فرمودند

شایسته نیست که آدمی بدون تأمل به مردان بزرگ دانش، همچون ابوعلی سینا، نسبت غلط و اشتباه «

» دهد.

رکوع طولانی شیخ حسنعلی نخودکی

:آقای نظام التولیه سرکشیک آستان رضوی نقل کرد که

شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می‌بارید نوبت کشیک من بود «

اول شب خدّام آستان مبارکه به من مراجعه کردند و گفتند به علت سردی هوا و بارش برف زائری در

حرم نیست، اجازه دهید حرم را ببندیم، من نیز به آنان اجازه دادم.

مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسؤل بام حرم مطهر آمد و

حاج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و در پای گنبد مشغول نماز :گفت

می‌باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چند بار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال

رکوع دیدیم، اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می‌خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید، و مقداری هیزم در اطاق پشت بام که مخصوص

مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسؤل مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم.

آتش برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم بام گفتم

برو بین حاج شیخ در چه حالند. پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور در

حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد که ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده اند و سرمای شدید آتش سخت زمستانی

» را هیچ احساس نکرده اند نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید

!تنبيه مار

آقای گلبدی از قول آقا سید حسین موسویان نقل کرد

آقا سید حسین برای من نقل کردند که به واسطه آقای حاج سید حسین موسوی امام جماعت «

مسجد سید اصفهان به مرحوم حاج شیخ حسنعلی معرفی شدم

ایشان مرا به گرمی پذیرفتند و در هر سفر که به مشهد مشرف می شدم خدمت ایشان می رسیدم

در سفر دوم یا سوم بود که روزی در مدرسه خیرات خان واقع در بست پائین خیابان مشهد در طبقه

فوقانی مدرسه در حجره ایشان بودم که از طبقه هم کف سر و صدائی بلند شد

مرحوم حاج شیخ فرمودند چه خبر است. گفتند طلبه ای را مار زده است. فرمودند او را بیاورید بالا.

گفتند نمی تواند بیاید. فرمودند خودم می آیم. بلند شدند و به راه افتادند

من هم به دنبال ایشان از پله ها پائین آمدم و به اتفاق حاج شیخ وارد اطاق طلبه شدیم دیدیم که طلبه

دارد روی زمین می غلطد. آقا پرسیدند کجا را زده است؟ شست پای خود را نشان داد

مرحوم حاج شیخ انگشت مبارک را با آب دهان تر کرده به محل گزیدگی مالیدند فی الفور درد

ساکت شد. بعد فرمودند مار کجاست؟ مار در گوشه حجره بود نشان دادند

مرحوم حاج شیخ رو به مار کرده فرمودند:

«می خواهی ترا تنبیه کنم؟ چرا اذیت کردی؟»

سپس رو کردند به شخصی که قیافه و کسوت رعایا و کشاورزان را داشت و جوالی همراهش بود که

به پشت می‌بست. فرمودند جوال را بیاور. آورد به مار فرمودند برو توی آن توپره. مار حرکت کرد و

وارد آن جوال شد. بعد به مار فرمودند

« .دیگر کسی را اذیت نکن والا ترا تنبیه خواهم کرد »

« .و به آن مرد فرمودند آنرا بردار و بیرون دروازه رهایش کن و در راه هم آن را آزار منما

!خودت بخور، او شفا خواهد یافت

: حجة الاسلام منصور زاده واعظ نوشته اند

در سنه 34 شمسی در دانشگاه تهران از استاد مرحوم سبزواری شنیدم که گفت حضور مرحوم حاج

شیخ حسنعلی اصفهان بودم که شخصی از یکی از شهرهای دور برای استشفای بیمارش که در وطن

بود خدمت حاج شیخ رسیده بود و تقاضای دعا یا دوائی کرد

مرحوم حاج شیخ یک انجیر به او مرحمت فرمودند و گفتند به مریض بدهید شفا می یابد. عرض کرد

:اینجا نیست. فرمودند

« .خودت بخور او شفا خواهد یافت »

- ویژگی های اخلاقی

1. خدمت به مردم

در نظر مردان الهی و عالمان ربانی و به ویژه شیخ حسنعلی اصفهانی، خدمت به مردم و برآوردن حاجات آنان و تواضع و فروتنی در برابر آنان، از عالی ترین مصادیق عبادت خدا به شمار می رود. هیچ گاه در خانه شیخ حسنعلی به روی بیماران، گرفتاران و مستمندان بسته نمی ماند و از این که مردم وقت و بی وقت برای حل مشکلات خود به منزل شیخ مراجعه می کردند، چهره درهم نمی کشید و حتی غیر مسلمانان از الطاف او برخوردار بودند و برای برآورده شدن حوایج خود به او متوسل می شدند.

فرزند وی در این باره می نویسد:

«مرحوم پدرم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی - اعلی الله مقامه - در کلیه ساعات روز و شب، برای رفع حوایج حاجتمندان و درماندگان، آماده بودند.

روزی عرضه داشتم: خوب است برای مراجعه مردم، وقتی مقرر بشود. فرمود: پسرم! لیس عند ربنا صباح و لامساء؛ آن کس که برای رضای خدا، به خلق خدمت می کند، نباید که وقتی معین کند.

پدرم در ابتدای شبها پس از انجام فریضه، به نگارش پاسخ نامه‌ها و انجام خواسته های مراجعان مشغول و سپس مدتی به مطالعه می پرداختند. از نیمه های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و تعقیبات سرگرم بودند. پس از طلوع خورشید، اندکی استراحت می فرمودند و بعد از آن تا ظهر به ملاقات و گفتگو با مراجعان و تهیه و ساخت دارو برای بیماران می نشستند و بالاخره عصرها برای تدریس به مدرسه می رفتند و پس از آن نیز به پاسخ گویی و رفع نیازمندی محتاجان و گرفتاران مشغول بودند [10].»

او همیشه به دوستان و نزدیکان توصیه می کرد که خدمتگزار مردم باشند و برای حل گرفتاری به فقرا صدقه بدهند یا چیزی نذر کنند؛ از جمله در جواب نامه آنان که از او توصیه ای می خواهند، با بیان حکایتی از زندگی عیسی - علیه السلام - و روایتی از وصایای مولی علی - علیه السلام - به فرزندش امام حسن - علیه السلام - آنها، را به خدمت مردم سفارش می نماید. [11]

- خدمت به سادات

شیخ حسنعلی و پدر گرامی اش، خود را وقف خدمت به اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و فرزندان آنان کرده بودند، به طوری که از حکایات زندگی آن عالم ربانی فهمیده می شود، او نسبت به خدمت به سادات، اهتمام ویژه ای داشته است؛ به طوری که در آخرین روز عمر خویش، در وصیت خود چنین فرمود:

«بدان که انجام امور مکروه، موجب تنزل مقام بنده خدا می شود و به عکس اتیان، مستحبات، مرتبه او را ترقی می بخشد. بدان که در راه حق و سلوک این طریق، اگر به جایی رسیده ام، به برکت بیداری شبها و مراقبت در امور مستحب و ترک مکروهات بوده است؛ ولی اصل و روح این اعمال، خدمت به ذراری ارجمند رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است.»

سپس فرزندش را به ادای نمازهای یومیه در اول وقت و تلاش در انجام حوایج مردم سفارش کرده، می گوید:

«سوم آن که سادات را بسیار گرامی و محترم شماری و هر چه داری، در راه ایشان صرف و خرج کنی و از فقر و درویشی در این کار پروا نمایی».[12]

- زهد و ساده زیستی

یکی از جلوه های بارز شخصیت عالم فرزانه؛ شیخ حسنعلی، زهد و بی اعتنائی نسبت به دنیا و مظاهر دنیوی بوده است. وی از مناصب دنیوی دوری می کرد و پیوسته به یاران و دوستان سفارش می کرد که از این مناصب پرهیز کنند و از دست دادن آن را مهم ندانند.

هجرت او به شهرهای مختلف - به ویژه در دوران جوانی - حکایت از آن دارد که او از تعلقات دنیوی آزاد بوده است. او پیوسته از دنیا طلبان و شیفتگان دنیا و از آن دسته عالمانی که دین را وسیله کسب افتخارات دنیوی قرار می دادند و از مردمی که برای رسیدن به مقاصد خود در اطراف چنین کسانی جمع می شدند، گله و شکایت داشته، طریقه و مشرب خود را از آنها جدا می دانست.

او عامل عمده سعادت و خوشبختی انسان را تقوی می دانست و می فرمود: «بالتقوی بلغنا ما بلغنا». اگر در این راه، تقوی نباشد، ریاضتها و مجاهدتها جز خسران، ثمری ندارند و نتیجه ای جز دوری از درگاه حق تعالی نخواهند داشت.

اگر آدمی یک اربعین به ریاضت بپردازد، اما یک نماز صبح از او قضا شود، نتیجه آن اربعین هباء منثورا خواهد گردید.[13]

وی در جواب یکی از دوستان و ارادتمندان می نویسد:

«... مادام که چشم بر این متاع بی قدر و این دنیای پست، دوخته داری، بدان که معامله تو با زیان همراه و اساس معنویت همعنان تباهی است، و روی تو در قیامت عبوس خواهد بود و گمان مبر که زیر کانه عمل می کنی؛ پس از این خانه هلاکت، پهلو تهی کن و روی به سوی خانه آخرت نما تا روی تو خرم گردد و دیده ات به سوی پروردگار ناظر و روشن شود».[14]

- دستور العمل های اخلاقی - عرفانی

شیخ حسنعلی اصفهانی، با این که در کمال تواضع و فروتنی، پیوسته از دادن دستور العمل به صورت مستقیم پرهیز می کرد، ولی به گفته خودش، گاهی از جهت وظیفه و نبود دیگران، آن هم برای نزدیکانی چون فرزندش و یا سادات - به علت احترامی که برای آنها قائل بود - خواسته آنان را اجابت می کرد و توصیه ای می فرمود که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

در جواب نامه های یکی از سادات دزفول می نویسد:

«مکرر به شما عرض شد که این عرایض بنده از من نیست؛ بلکه از شخص بزرگی است که به نیت او می گویم:

1. پیامبری در مناجات عرض کرد: رب این الطریق الیک؛ یعنی پروردگارا! ره به سوی تو کدام است؟ خطاب رسید: دع نفسک و تعال؛ یعنی نفس خویش را رها کن و بیا.

2. از اوایل تکلیف که مامور به صوم ایام البیض و قرائت آیه «قل انما» شدم و در این سه روز سه هزار مرتبه بر این قلب قاسی آیه «فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً» قرائت می شد، تاکنون هوای ملاقات از سر حقیر بیرون نرفته، باید ترک دنیاداری نمود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا.

3. تا آنجا که می توانید در امر نماز اول وقت و حضور قلب در نماز و تلاوت چند آیه از قرآن با تدبر در معانی آن در سحرها مداومت نمایید.

4. عمدۀ نظر در دو مطلب است؛ یکی غذای حلال، دوم توجه به نماز و اصلاح آن، اگر این دو درست باشد، باقی درست است.

5. عمدۀ هم حقیر، اصلاح قلب است و ذکر یا حی یا قیوم سحرگاه، برای همین است.

6. بین الطلوعین را به چهار قسمت تقسیم کنید؛ یکی اذکار و تسبیح، دیگری ادعیه، سوم قرائت قرآن و بالاخره فکری در اعمال روز گذشته. اگر موفق به طاعتی بوده اید، شکر کنید و اگر خدای ناکرده ابتلا به معصیتی یافته اید، استغفار کنید.

7. دیگر آنکه هر روز صدقه دهید ولو به وجه مختصر.

8. شبها قدری در بی اعتباری دنیا و انقلاب آن فکر کنید و ملاحظه کنید که دنیا با اهل دنیا چگونه سلوک می کند.

9. امر بفرمایید به تدبر و تفکر در آیات آخر سوره مبارکه فرقان که با این آیه شروع می شود؛ «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما»؛ ببینید که خداوند اشخاص را که به خود نسبت داده است، صفاتشان را چگونه بیان می کند.

10. هر قدر بتوانید، خود را به آداب مودب نمایید.

11. به هر نحوی که باشد، وصیت خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و ائمه - علیهم السلام - و مشایخ کرام را که تقوی باشد، از دست ندهید.

12. همانطور که مسایل طهارت و شکیات و سهویات و قرائت باید پیش اهلش درست شود، عقاید نیز به طریق اولی چنین است». [15]

فوت فرزند بخاطر قضا شدن نماز صبح

مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (معروف به نخودکی) در وصیت خود به فرزندش می گوید:

اگر آدمی چهل روز به ریاضت و عبادت پردازد ولی یک بار نماز صبح از او فوت شود، نتیجه آن چهل روز عبادت بی ارزش (نابود) خواهد شد. فرزندم بدان که در تمام عمرم تنها یک بار نماز صبحم قضا شد، پسر بچه ای داشتم که شب آن روز فوت شد. سحرگاه در عالم رویا به من گفتند که این مصیبت به علت فوت آن نماز صبح به تو وارد آمد. اکنون اگر یک شب، نماز شبی از من فوت

شود، صبح آن شب انتظار بلایی را می کشم که به من نازل شود.

سپس حاج شیخ حسنعلی می افزاید: «پسرم تو را سفارش می کنم که نمازت را اول وقت بخوان و از نماز شب تا آن جا که می توانی غفلت نکن.»

برای این که جهت اقامه نماز صبح خواب نمانید، قبل از خوابیدن آخرین آیه سوره کهف را بخوانید:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ
عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**

- وفات

شیخ حسنعلی اصفهانی نخودکی، پس از عمری خدمت به مردم و کسب مراحل عالی کمال، سرانجام در هفدهم شعبان سال 1361 ق. جهان فانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت. جمعیت زیادی از مردم ایران در شهرهای مختلف و شهر مقدس مشهد، در مرگ او به سوگ نشستند. او از جمله مردان بزرگی بود که مقام مرگ اختیاری را کسب کرده بود و دو ماه قبل از رحلتش، اطرافیان و فرزندش را از روز مرگش آگاه کرد و حتی یک بار قبل از تاریخ فوت، روح بلندش از بدن خارج شد؛ اما با توسل به امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - برای انجام برخی وصایا، دوباره حیات ظاهر یافت. او در روزهای آخر عمر، جز سادات، کسی دیگری را بر بالین خود راه نمی داد.

پیکر مطهرش روی دست هزاران نفر از ارادتمندان سوگوارش تا ده سمرقند تشییع شد و در آن جا بر حسب وصیتش در آب روان غسل داده شد و سپس همراه با برپایی و راهاندازی دسته های بزرگ سینه زن تا حرم شهر رضوی تشییع گردید و در صحن عتیق، کنار ایوان عباسی به خاک سپرده شد.

گریه شیخ شب اول قبر

مرحوم آیت الله اصفهانی (ره) این عالم ربّانی از شیفتگان خاندان رسالت و امام حسین علیه السلام بود. هر سال دهه ی محرم در منزل خود مجلس روضه برپا می کرد و شب شام غریبان نیز مجلس روضه داشت و بسیار گریه می کرد و یاد مصائب امام حسین علیه السلام بسیار برایش جگرسوز بود، به طوری که امام حسین علیه السلام او را گریان می کرد. نقل کردند وقتی که از دنیا رفت یکی از بزرگان او را در عالم خواب دید و احوال او را پرسید، او گفت: وقتی که مرا در قبر نهادند دو فرشته نکیر و منکر برای سوال و جواب آمدند از توحید و نبوت سوال کردند، جواب دادم تا این که از امامان علیه السلام پرسیدند: نام امیر مومنان علی علیه السلام را به زبان آوردم که امام اول من است، سپس از امام حسن علیه السلام نام بردم؛ ولی وقتی که نام امام حسین علیه السلام را به عنوان امام سومم به زبان آوردم بی اختیار گریه کردم، آن دو فرشته نیز منقلب شده، گریه می کردند. سپس به یکدیگر گفتند: آزادش کنیم کار این آقا (نخودکی) با امام حسین علیه السلام است دیگر نیازی به سوال نیست. مرا آزاد نمودند و رفتند و اینک می بینی که شاد و خرسند در جایگاه خوبی هستم.

[1]. نشان از بی نشانها، ج 1، علی مقدادی اصفهانی، ص 16؛ این کتاب، مهمترین منبع نگارش مقاله است، بدین وسیله از تلاش نویسنده محترم سپاس گذاری می شود.

[2]. همان، ص 23-30

[3]. مجله حوزه، سال اول، شماره 11، نشان از بی نشانها، ج 1، ص 11

[4]. به نقل از حجه الاسلام و المسلمین محمد علی رحیمیان فردوسی

[5]. نشان از بی نشانها، ج 1، ص 18

[6]. نشان از بی نشانها، ج 1، ص 126

[7]. همان، ص 129

[8]. المسلسلات فی الاجازات، ج 2، ص 307

[9]. تاریخ علمای خراسان، میرزا عبدالرحمن مدرس، ص 252

[10]. نشان از بی نشانها، ج 1، ص 23-24

[11]. همان، ص 106

[12]. همان، ص 31

[13]. نشان از بی نشانها، ج 1، ص 31

[14]. همان، ص 110

[15]. همان، ص 129-134

نگاهی دیگر به از تولد تا رحلت شیخ حسنعلی نخودکی

شیخ نخودکی با نام اصلی شیخ حسنعلی اصفهانی (ره) فرزند علی اکبر فرزند رجبعلی مقدادی اصفهانی (ره)، در خانواده زهد و تقوی و پارسائی در شهر اصفهان چشم به جهان گشود

پدر شیخ حسنعلی مرحوم ملا علی اکبر، مردی زاهد و پرهیزگار و معاشر اهل علم و تقوی و ملازم مردان حق و حقیقت بود. در عین حال از راه کسب، روزی خود و خانواده را تحصیل می کرد و آنچه عاید او می شد، نیمی را صرف خویش و خانواده می کرد و نیم دیگر را به سادات و ذریه حضرت زهرا علیها السلام اختصاص می داد

علت ارادت ملاعلی اکبر به حاج محمد صادق در مشهد

در سال 1269 هجری قمری، دختری به وی عنایت شد. مادرش تا چهار ماه پس از وضع حمل حتی قطره ای شیر در سینه نداشت و آنچه دوا و دعا کردند، مؤثر نیفتاد

تا یکی از دوستان، او را به سوی مردی صاحب نفس به نام حاج محمد صادق تخته پولادی هدایت کرد. ملاعلی اکبر به دلالت دوست خود، به حضور حاجی رسید و عرض حاجت نمود

حاجی به وی دستور داد تا هر چه دعا و دوا برای زوجه اش گرفته است، از وی دور سازد و خود، در حبه نباتی بدمید و فرمود تا آن را به زوجه خود بخوراند

مقبره شیخ نخودکی

با انجام دستور حاجی، پس از ساعتی شیر از سینه زن جریان یافت و به خارج راه گشود. همین امر سبب ارادت فراوان ملا علی اکبر به مرحوم حاج محمد صادق (ره) گردید و مدت بیست و دو سال خدمت ایشان را به عهده گرفت. در این مدت، تحت تربیت و ارشاد وی به مقاماتی معنوی نائل آمد

مرحوم حاج محمد صادق تخته فولادی ملا علی اکبر در شهر، به کسب خود اشتغال می ورزید و در عین حال حوایج آن مرد بزرگ را نیز فراهم می ساخت و شبهای دوشنبه و جمعه به خدمت او می رفت و در تخت پولاد بیتوته می کرد

مولود مبارک شیخ نخودکی در مشهد

از طرف دیگر مرحوم ملا علی اکبر که فرزند ذکوری نداشت، عهد کرده بود که به اعتبار مقدسه مشرف و متوسل شود تا خداوند پسری به او کرامت فرماید، این سفر که در سال یازدهم از خدمت او به مرحوم حاجی محمد صادق اتفاق افتاد با حامله شدن عیالش پایان پذیرفت

حاجی قبل از تولد فرزند به او بشارت پسری داده و سفارش کرده بود که آن پسر را «حسنعلی» نام گذارد. در سحرگاه یک شب که ملا علی اکبر در تخت پولاد، به خدمت استاد خود سرگرم بود، خبر شادی بخش تولد نوزاد را از استاد خود می شنود و مجدداً در مورد نامگذاری کودک به «حسنعلی» توصیه می گردد.

مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی شب دوشنبه و یا جمعه نیمه ماه ذی القعدة الحرام سال 1279 هجری قمری با بشارت قبلی مرحوم حاجی محمد صادق در اصفهان در محله معروف به جهانباره که گویند میهمانسرای سلطان سنجر بوده است، دیده به جهان می گشاید

تربیت دینی و معنوی

در خردسالی مرحوم ملا علی اکبر فرزند دلبند خود را از همان کودکی در هر سحرگاه که خود به تهجد و عبادت می پرداخته، بیدار و او را با نماز و دعا و راز و نیاز و ذکر خداوند آشنا می ساخته است. از هفت سالگی او را تحت تربیت و مراقبت مرحوم حاج محمد صادق (ره) قرار می داده است

:خود مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی نقل فرمودند

بیش از هفت سال نداشتم که نزدیک غروب آفتاب یکی از روزهای ماه رمضان که با تابستانی گرم « مصادف شده بود، به اتفاق پدرم، به خدمت استاد حاجی محمد صادق، مشرف شدم

در این اثناء کسی نباتی را برای تبرک به دست حاجی داد. استاد نبات را تبرک و به صاحبش رد فرمود و مقداری خرده نبات که کف دستش مانده بود، به من داد و فرمود بخور، من بیدرنگ خوردم.

پدرم عرض کرد: حسنعلی روزه بود. حاجی به من فرمود: مگر نمی دانستی که روزه ات با خوردن نبات باطل می گردد. عرض کردم: آری، فرمود: پس چرا خوردی؟ عرضه داشتم: اطاعت امر شما را کردم.

استاد دست مبارک خود را بر شانه من زد و فرمود: با این اطاعت بهر کجا که باید می رسیدی رسیدی

فوت حاجی محمد صادق

خلاصه ایشان از همان زمان، زیر نظر حاجی به نماز و روزه و انجام مستحبات و نوافل شب و عبادات پرداخت. تا یازده سالگی، که فوت آن مرد بزرگ اتفاق افتاد، پیوسته مورد لطف و مرحمت خاص استاد خود بود. از آن پس نیز روح بزرگ آن مرحوم همیشه مراقب احوال او بود و در مواقع لزوم او را مدد و ارشاد می فرمود.

تاثیر استاد مشهد حاجی محمد صادق بعد از مرگ

جناب شیخ حسنعلی می فرمود: «هر زمان که به هدایت و ارشادی نیازمند می شدم، حالتی شبه خواب بر من عارض می گشت و در آن حال، روح آن مرد بزرگ به امداد و ارشادم می شتافت و از من رفع مشکل می فرمود.

از جمله پس از فوت مرحوم حاجی، شخصی به من اصرار می کرد که نزد مرشد زنده برویم و از ارشاد او بهره مند شویم. به دنبال اصرار او بود که حالتی شبیه خواب بر من عارض شد و در آن حال: مرحوم حاجی را دیدم که آمدند و دست به شانه های من زدند و فرمودند

« هر کس مثل ما آب زندگانی خورد، از برای او مرگ نیست، تو کجا می خواهی بروی؟

« ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون »

:و سخن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مؤید همین معنی است که فرمود

:«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يَمُوتُونَ بَلْ يَنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»

« آگاه باشید که اولیاء خدا را مرگ نیست بلکه از خانه ای به خانه دیگر نقل مکان می کنند

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

دوازده تا پانزده سالگی شیخ در مشهد

مرحوم حاج شیخ حسنعلی از دوازده تا پانزده سالگی، تمام سال، شبها را تا صبح بیدار می ماندند و روزها همه روز، بجز ایام محرمه، با ترک حیوانی روزه می گرفتند و از پانزده سالگی تا پایان عمر پر برکتش، هر ساله سه ماه رجب و شعبان و رمضان و ایام البیض هر ماه را صائم و روزه دار بودند و شبها تا به صبح نمی خوابیدند.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

تحصیلات و اساتید

حاج شیخ حسنعلی اصفهانی از آغاز نوجوانی خود، به کسب دانش و تحصیل علوم مختلف مشغول شدند، خواندن و نوشتن و همچنین زبان و ادبیات عرب را در اصفهان فرا گرفتند و در همین شهر، نزد استادان بزرگ زمان، به اکتساب فقه و اصول و منطق و فلسفه و حکم پرداختند.

از درس فقه و فلسفه عالم عامل مرحوم آخوند ملا محمد کاشی فایده ها بردند و فلسفه و حکمت را از افاضات ذیقیمت مرحوم جهانگیرخان و تفسیر قرآن مجید را از محضر درس مرحوم حاجی سید سینا پسر مرحوم سید جعفر کشفی و چند تن دیگر از علماء عصر آموختند.

سپس برای تکمیل معارف به نجف اشرف و به کنار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدند. در این شهر، از جلسات درس مرحوم حاجی سید محمد فشارکی و مرحوم حاجی سید مرتضی کشمیری و ملا اسماعیل قره باغی استفاده می کردند.

دیدار سید مرتضی کشمیری

فرزند ایشان نقل می کند: مرحوم پدرم، خود نقل می فرمود: « نخستین روزی که برای زیارت و درک حضور مرحوم حاجی سید مرتضی کشمیری به محل سکونت ایشان در مدرسه بخارائیها رفتم.

اتفاقاً روز جمعه بود و کسی را در صحن و سرای مدرسه نیافتم که جویای اطاق آن مرد بزرگ شوم؛ ناگهان از داخل یکی از حجرات در بسته، صدائی شنیدم که مرا با نام، نزد خود می خواند، بسوی اطاق « رفتم، مردی در را به روی من گشود و فرمود: بیا، کشمیری منم

خاطره ای در ماه رمضان

و نیز پدرم می فرمودند: « شبی از شبهای ماه رمضان، مرحوم حاجی سید مرتضی کشمیری به افطار، میهمان کسی بود. پس از مراجعت به مدرسه، متوجه می شود که کلید در را با خود نیاورده است. نزدیک بودن طلوع فجر و کمی وقت و بسته بودن در اطاق، او را به فکر فرو می برد، اما ناگهان به یکی از همراهان خود می فرماید

.معروف است که نام مادر حضرت موسی، کلید قفلهای در بسته است

پس چگونه نام نامی حضرت فاطمه زهرا(س) چنین اثری نکند؟

آنگاه دست روی قفل بسته گذاشت و نام مبارک حضرت فاطمه سلام الله علیها را بر زبان راند که
«ناگهان قفل در گشوده شد

اساتید در مشهد

مرحوم حاج شیخ حسنعلی (نخودکی)، پس از مراجعت از نجف اشرف، در مشهد مقدس رضوی سکونت اختیار کردند و در این دوره از زمان، از محاضر درس و تعالیم استادانی چون مرحوم حاجی محمد علی فاضل و مرحوم آقا میر سید علی حائری یزدی و مرحوم حاجی آقا حسین قمی و مرحوم آقا سید عبدالرحمن مدرس بهره مند می گردیدند

و در عین این احوال و در ضمن تحصیل و تدریس، به تزکیه نفس و ریاضات شاقه موفق و مشغول بودند. در علوم باطنی، نخستین استاد ایشان، مرحوم حاجی محمد صادق تخت پولادی بود که از هفت سالگی در تحت مراقبت و مرحمت مخصوص آن مرد بزرگ قرار گرفته؛

لیکن بعد از وفات او، به خدمت سید بزرگوار مرحوم آقا سید جعفر حسینی قزوینی که در شاهرزای اصفهان متوطن بود، راه یافت

آشنایی با سید جعفر حسینی قزوینی

:ایشان می فرمود

« در یکی از سفرها که عازم عتبات عالیات بودم به شهر رضا رفتم که شب عاشورا را در آنجا متشرّف باشم و مرسوم من چنین بود که از اول ماه محرم تا عصر عاشورا روزه می گرفتم و جز آب چیزی نمی خوردم، روز هشتم ماه محرم بود که خبر یافتم سیدی جلیل القدر در این شهر سکونت دارد به امید و به انتظار ملاقات سید که از خلق منزوی می زیست، نشستم، تا آنکه برای تجدید وضو به کنار حوض آمد، پیش رفتم و سلام کردم، نگاه عمیقی به من افکند و پس از وضو فرمود: حاجتی داری؟ گفتم: غرض تشرّف به حضور شما است

فرمود: هر زمان که بخواهی، می توانی نزد من بیایی. گفتم: گویا وقت شما مستغرق کار است. گفت:

:آری ولیکن برای تو هرگز مانعی نیست و این بیت را بخواند

خلوت از اغیار باید نی زیار

پوستین بهر دی آمد نی بهار

و به اشاره او، بامداد دیگر روز، به خدمتش رفتم. نظری به من کرد و گفت: 9 روز است که چیزی نخورده ای و جز به آب، روزه نگشوده ای، ولی در ریاضت هنوز ناقصی، زیرا که اثر گرسنگی در رخساره ات هویدا و ظاهر گشته و آنرا شکسته و فرسوده است، در حالیکه مرد کامل از چهل روز گرسنگی نیز چهره اش شکسته نمی شود.

با آن مرد بزرگ باب مذاکره بگشودم، و الحق او را دریایی مواج از علوم ظاهری و باطنی یافتیم. گفتم: با این مایه از علوم، چرا چنین خلوت گزیده و به انزوا نشسته اید؟

فرمود: در آن زمان که پس از کسب اجازه اجتهاد از مراجع علمی وقت نجف اشرف به ایران باز می گشتم، به دوست خود گفتم: از این پس، تنها عالم بلند پایه قزوین، تنها من خواهم بود.

تو را با یک حمال قزوینی تفاوتی نیست

دوستم گفت: نه، چنین است که تو را با یک حمال قزوینی تفاوتی نیست، زیرا اگر در رهگذری مردی به تو و یک حمال جاهل از پشت سر دستی بزنند، هر دو محتاجید که برای شناسائی صاحب دست سر بگردانید.

در حالی که سی سال درس و تحصیل باید که اینقدر روشنی به محصل ارزانی داشته باشد که بدون باز پس نگرستن، زنده دست را بشناسد. این سخن در دلم چنان اثر کرد که یکسره از خلق کناره گرفته و در انزوا به تزکیه نفس و تصفیه روح خود سرگرم شدم.

ماجرای 14 روز بیدار بودن

از آن سید بزرگوار پرسیدم: شنیده ام که وقتی، دست شما شکسته بوده و به دستور طیب، زفت بر آن نهاده بودید و مقرر بود تا آن زفت به خودی خود، پوست را رها نکرده است، جدایش نسازید

گفت: آری چنین بود و چهارده روز زفت، دست مرا رها نکرد. گفتم پس برای وضو در این مدت چه کردید؟

فرمود: از سوی خلاق عالم و آفریننده گیتی، به طبیعت من امر آمد که عمل نکند و خواب هم به چشمم ننشیند و به اراده حضرت حق، در این مدت هیچ مبطلی عارض نگشت

پس از آن فرمود: برای من گاهگاه حالتی عارض می شود که از خود بیخود می شوم و سر به بیابانها می گذارم و در کوه و صحراهای بی آب و علف در حالت نخستین می افتم و گاهی این احوال تا بیست روز به طول می انجامد

چون قصد مراجعت به شهر و آبادی می کنم، متوجه می شوم که از ضعف گرسنگی و تشنگی در
اعضایم قوت بازگشت نیست. دست به دعا برمی دارم که: الهی به عشق و محبت تو به اینجا افتاده ام و
اینک قوتی نیست که به شهر بازگردم

در حال، از غیب، گرده نانی و سبوی آبی ظاهر می شود که با تناول آن نیروئی به دست می آورم،
» سپاس حق می گزارم و به آبادی باز می گردم

احاطه بر علوم

فرزند ایشان می گوید: در یادداشتی از ایشان چنین دیدم

نیست علمی که مرا نیست در آن استقصا

ای بسا گنج که خوابیده به ویرانه ما است

ایشان از جمیع علوم ظاهری و باطنی بهره فراوان داشتند و معتقد بودند که بعد از علم توحید و ولایت
و احکام شریعت (فقه) که تعلّم آن واجب است،

تحصیل سایر علوم نیز لازم و ممدوح و جهل به آنها مذموم و ناپسند است و مراد از حرمت برخی از
علوم و فنون، استعمال آنهاست، نه تحصیل و تعلّم آنها

مرحوم پدرم فقه و تفسیر و هیأت و ریاضیات را به طلاب علوم تدریس می فرمودند ولی در فلسفه و علوم الهی با آنکه متبحر کامل بودند، تدریسی نداشتند و می فرمودند طالب این علم باید که اخبار معصومین علیهم السلام را کاملاً مطالعه کرده باشد و علم طب را نیز بداند

در حین تحصیل، باید که به ریاضت و تزکیه نفس پردازد زیرا که: « یزکیهم و یعلمهم الکتاب و
الحکمه - آل عمران / 164

» . پیامبر، مردم را در آغاز تزکیه و تصفیه نموده، سپس کتاب و حکمت به ایشان می آموزد «

ایشان قانون ابوعلی سینا را نزد طبیب معروف و مشهور عصر مرحوم حاج میرزا جعفر طبیب تحصیل و
تعلیم نمودند.

سفرهای جناب شیخ حسنعلی نخودکی

مرحوم نخودکی در سال 1303 هجری قمری به سبب پیشامدی که در رابطه با ظل السلطان حاکم اصفهان برای ایشان رخ داد و منجر به تنبیه حاکم از طریق تصرفات نفسانی گردید، از آن شهر رخت سفر بربستند. در بیست و چهار سالگی، تنها از اصفهان خارج شدند و به عزم مشهد مقدس قدم به راه گذاردند. و این نخستین سفر ایشان به آن شهر منور بود که به قصد زیارت مرقد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام صورت پذیرفت

در همان روزهای اول سفر راه را گم می کنند و نزدیک غروب آفتاب، در کوه و بیابان سرگردان می شوند. در این حال به ذیل عنایت حضرت ثامن الحجج علیه السلام متوسل می گردند و عرضه می دارند:

مولای من! آگاهی که قصد زیارت ترا داشته ام ولی در این وادی سرگردان شده ام. ترا توانائی «
» یاری و مددکاری من هست. از من دستگیری فرما

پس از دقایقی به خدمت با سعادت حضرت خضر علیه السلام تشرّف حاصل می کنند و راهنمایی می شوند و در کمتر از چند دقیقه هجده فرسنگ راه باقی مانده تا کاشان را، به مدد مولا، طی می کنند و وارد آن شهر می شوند.

باری، مدت توقف ایشان در شهر مقدس مشهد از یکسال کمتر به طول می انجامد که تمام این مدت را در حجره ای از حجرات صحن عتیق رضوی که ظاهراً اطاق فوقانی درب بازار سنگتراشان بوده است به تصفیه باطن اشتغال داشته اند.

سفر به اصفهان شیخ نخودکی

سپس به اصفهان مراجعت می کنند و به سال 1304 هجری قمری، بار سفر به صوب نجف اشرف می بندند و مدتی نیز در آنجا به تحصیل علوم ظاهری و ترکیه نفس سرگرم بودند تا آنکه مجدداً به اصفهان باز می گردند.

در سال 1311 هجری قمری برای دومین بار، به ارض اقدس رضوی مسافرت و تا سال 1314 در آن شهر توقف می کنند. در این مدت در مدرسه حاج حسن و فاضل خان سکنی می گزینند ولی برای اشتغال به امور معنوی، حجره ای نیز در صحن عتیق به اختیار خود داشته اند.

در همین سفر، در مدتی بیش از یکسال، هر شب ختمی از قرآن مجید در حرم حضرت رضا علیه السلام قرائت می کرده اند و روزها در محضر علماء زمان به کسب علوم ظاهر همت می نموده اند.

ماجرای خدمت پیری ناشناس به گفته ی شیخ نخودکی

مرحوم نخودکی می فرمایند: « در همین سفر در آن زمان که در صحن عتیق رضوی به تزکیه مشغول بودم، روزی پیری ناشناس بر من وارد شد و گفت: یا شیخ دوست دارم که یک اربعین، خدمت را کمر بندم.

گفتم: مرا حاجتی نیست تا به انجام آن پردازی. گفت: اجازه ده که هر روز کوزه آب را پر کنم. به اصرار پیر تسلیم شدم!

هر روز علی الصباح به در اطاق می آمد و می ایستاد و با کمال ادب می خواست تا او را به کاری فرمان دهم و در این مدت هرگز ننشست. چون چهل روز پایان یافت، گفت: یا شیخ من چهل روز ترا خدمت کردم، حال از تو توقع دارم تا یک روز مرا خدمت کنی.

در ابتدا اندیشیدم که شاید مرد عوامی باشد و مرا به تکالیف سخت مبتلا کند، ولی چون یک اربعین با اخلاص به من خدمت کرده بود، با کراحت خاطر پذیرفتم

پیر فرمان داد تا من در آستانه اتاق بایستم و خود در بالای حجره روی سجاده من نشست و فرمان داد تا کوره و دم و اسباب زرگری برایش آماده سازم. این کار با آنکه بر من به جهاتی شاق و دشوار بود، به خاطر پیر انجام دادم و لوازمی که خواسته بود فراهم ساختم

تبدیل مس به طلا

دستور داد تا کوره را آتش کنم و بوته بر روی آتش نهم و چند سکه پول مس در بوته افکنم و آنگاه فرمود آنقدر بدمم تا مس ها ذوب شود. از ذوب آن مس ها آگاهش کردم

گفت: خداوندا، بحق استادانی که خدمتشان را کرده ام، این مس ها را به طلا تبدیل فرما و پس از آن به من دستور داد بوته را در « رجه » خالی کن و سپس پرسید در رجه چه می بینی؟ دیدم طلا و مس مخلوط است. او را خبر دادم

تاثیر وضو

گفت: مگر وضو نداشتی؟ گفتم: نه. فرمود تا همانجا وضو ساختم و دوباره فلز را در بوته ریختم و در کوره دمیدم تا ذوب شد و به دستور وی و پس از ذکر قسم پیشین، بوته را در « رجه » ریختم. ناگهان

دیدم که طلای ناب است. آنرا برداشتیم و باتفاق، نزد چند زرگر رفتیم. پس از آزمایش، تصدیق کردند که زر خالص است.

آنگاه طلا را به قیمت روز بفروخت و گفت: این پول را تو به مستحقان می دهی یا من بدهم؟ گفتم: تو به این کار اولی هستی. سپس با هم به در چند خانه رفتیم

پیر پول را تا آخرین ریال به مستحقان داد، نه خود برداشت و نه به من چیزی بخشید و بعد از آن ماجرا «از یکدیگر جدا شدیم و دیگر او را ندیدم»

سفر به نجف و شیراز شیخ نخودکی

مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی مجدداً در سال 1315 قمری به اصفهان مراجعت نموده و پس از مدتی توقف به نجف اشرف تشریف حاصل کردند و تا سال 1318 در آن شهر سکنی گزیدند و در سنه 1319 بار دیگر به اصفهان بازگشتند پس از آن، سفری به شیراز کردند و چندی در آنجا مقیم شدند.

در این مدت، قانون ابوعلی سینا را نزد طبیب معروف و مشهور عصر مرحوم حاج میرزا جعفر طبیب تحصیل و تعلم نمودند. ایشان می فرمود: «صبح ها در مطب حاجی میرزا جعفر به معاینه مرضی و نسخ نویسی سرگرم بودم و عصرها کتاب قانون بوعلی را نزد وی میخواندم»

روش حاجی بر این بود که حق الزحمه ای برای معالجه بیماران خود معین نمی کرد و هر کس هر مبلغ می خواست در قلمدان او می گذاشت و اگر بیماری چیزی نمی پرداخت حاج میرزا جعفر از وی مطالبه نمی فرمود.

درآمد حاجی از مطب خود، روزانه از هشت یا نه ریال تجاوز نمی کرد و او هم از کمی درآمد خود شکوه ای نداشت.

رزق مهمان به گفته ی شیخ حسنعلی نخودکی

یک روز که به سر کار خود آمد گفت: خداوندا، امروز میهمان داریم، به فرشتگان خود امر فرما تا وجه لازم را فرود آورند. آنروز، درآمد مطب، سی و پنج ریال شد و یکروز هم از خدا خواست که فرشتگان را امر کند تا پول برای خرید انگور جهت تهیه سرکه بیاورند، در آنروز هم عایدی وی به چهل و پنج ریال بالغ گردید.

لیکن در روزهای دیگر، نه درآمدی وی تغییر محسوسی داشت و نه او عرض حاجتی می کرد. در مدتی که من در مطب او سرگرم بودم، سه هزار بیمار را معاینه کردیم و نسخه دادیم و هیچ بیماری برای بهبود مرض خود، محتاج به مراجعه سومین بار نگردید،

تنها در این میان، سه تن از ایشان تلف شدند که حاجی، خود از پیش خبر داده بود. هر بیمار که از در مطب وارد می شد، حاجی نگاهی به رخسار وی می کرد و پیش از سؤال و معاینه، نوع بیماری او را « .تشخیص می داد

سفر حج شیخ نخودکی

مرحوم نخودکی در رمضان همان سال به بوشهر و از آنجا بوسیله کشتی، به قصد زیارت بیت الله الحرام، به حجاز سفر می کند.

در جدّه، پس از فرود آمدن از کشتی، پیاده به مدینه منوره مشرف می گردند و از آن شهر مقدس، احرام حج بسته و با پای پیاده به طرف مکه رهسپار می شوند.

در این سفر که به سال 1319 هـ.ق. مصادف با حج اکبر بوده است، با مرحوم حاجی شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ محمد جواد بید آبادی که در التزام یکدیگر سفر می کردند ملاقات می فرمایند.

ایشان پس از حج بیت الله و زیارت اعتاب مقدسه ائمه اطهار علیهم السلام، به ایران مراجعت می فرمایند و بعد از مدتی توقف، مجدداً به نجف اشرف تشریف حاصل می کنند و باز، پس از چند سال توطن در آن شهر، به اصفهان باز می گردند.

پس از چند سال اقامت در آن شهر، در سال 1329 قمری، این شهر را به قصد مجاورت در مشهد رضوی، ترک می گویند و در آن بلده طیبه، مجاور می شوند و از این زمان تا پایان عمر شریفش که سال 1361 هـ.ق. بوده، فقط دو سفر کوتاه به اصفهان و یک سفر به سلطان آباد اراک داشته اند.

برنامه جناب شیخ در مشهد

فرزند ایشان نقل می کند: پدرم، در کلیه ساعات روز و شب، برای رفع حوائج حاجتمندان و درماندگان؛ آماده بودند.

روزی عرضه داشتم: خوبست برای مراجعه مردم وقتی مقرر شود

فرمود: «پسرم، لیس عند ربنا صباح و لا مساء: آن کس که برای رضای خدا، به خلق خدمت می کند،» نباید که وقتی معین کند

پدرم در ابتدای شبها پس از انجام فریضه، به نگارش پاسخ نامه ها و انجام خواسته های مراجعان مشغول و سپس مدتی به مطالعه می پرداختند

از نیمه های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و تعقیبات سرگرم بودند

پس از طلوع خورشید اندکی استراحت می فرمودند و بعد از آن تا ظهر به ملاقات و گفتگو با مراجعان و تهیه و ساخت دارو برای بیماران می نشستند

و بالاخره عصرها برای تدریس به مدرسه میرفتند و پس از آن نیز به پاسخگویی و رفع نیازمندی محتاجان و گرفتاران مشغول بودند

و در تمام سال به تفاوت ایام و اختلاف احوال پس از طلوع آفتاب و یا ساعتی بعد از ظهر استراحتی کوتاه می فرمودند.

برنامه جناب شیخ در مشهد

برنامه جناب شیخ در مشهد

هدیه یکی از سادات مشهد برای شیخ

در سال 1314 یکی از سادات محترم مشهد برای ایشان سجاده ای و رختخوابی هدیه فرستاد. ایشان در جواب فرموده بودند: «سجاده را به خاطر سیادت شما که رعایت حرمتش را بر خود واجب می دانم می پذیرم ولی به رختخواب نیازم نیست زیرا که بیست و پنج سال است که پشت و پهلو بر بستر «استراحت نهاده ام»

پدرم، استمداد از ارواح مطهره ائمه هدی علیهم السلام و نیز استمداد از ارواح اولیاء(ره)، را یکی از شرایط سلوک الی الله می دانست از اینرو به اعتکاف و زیارت مشاهد متبرکه ائمه علیهم السلام و قبور مقدسه اولیاء اهتمام فراوان می ورزیدند

در انجام فرائض یومیه در اول وقت و اتیان نوافل و بیداری سحرگاهان و تهجد و احیاء شبهای جمعه و لیالی متبرک و روزه در ایام البیض و خدمت به خلق بویژه نسبت به سادات و زیارت قبور انبیاء و اوصیاء علی الخصوص در شبها و روزهای جمعه مداومت و مراقبت می فرمودند

برنامه جناب شیخ نخودکی در اصفهان

در اصفهان هر ساله چند اربعین در کوه های «ظفره» به تزکیه نفس می پرداختند و همچنین در مساجد و بقاع متبرکه مانند مسجد لبنان و مقبره علی بن سهل اصفهانی و محمد بن یوسف معدان بنی و بابارکن الدین و مزار استاد خود،

مرحوم حاجی محمدصادق و همچنین کوه صنفه که محل عبادت استاد ایشان بود، به اعتکاف و عبادت مشغول می شدند.

برنامه جناب شیخ نخودکی در نجف اشرف

در ناحیه نجف اشرف، مسجد کوفه و سهله و مقبره کمیل و میثم تمار، محللهایی بود که بسیار زیارت می فرمودند. شیخ حسنعلی نخودکی چون به کسی دوا یا دعا می دادند می فرمودند: «ما بهانه ای بیش نیستیم و شفا دهنده اوست، زیرا که این عالم محلّ اسباب است

خداوند فرموده است: ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها خداوند از انجام کارها جز به وسیله اسباب و وسائط، ابا و امتناع دارد». از اینرو لازم است به هنگام مرض به طبیب مراجعه نمود

ماجرای حضرت موسی (ع)

حضرت موسی (ع) مبتلا به قولنج شد، و هنگامی که برای مناجات با حضرت ربّ الارباب به کوه « طور رفت عرض کرد: خداوندا مریض شده ام مرا شفا عنایت فرما. خطاب شد: یا موسی به طبیب مراجعه کن

عرض کرد: خداوندا پاسخ مردم را چه بگویم، در حالیکه خواهند گفت که تو کلیم اللهی و مرده را زنده میکنی و کور را شفا میدهی،

آنگاه برای مرض خود به طبیب مراجعه میکنی؟ خطاب شد: یا موسی ما این گیاهان را عبث نیافریدیم
و علم طب را عبث به انسان الهام نکردیم،

حال آیا چون تو موسی هستی انتظار داری که این همه را عبث بگذاریم و بی سبب مرض تو را شفا
« دهیم؟

پدرم با آنکه به عبادت و مجاهدت و ریاضت و زیارت و اعتکاف در اماکن متبرک، سخت مداومت
و مراقبت داشت، لیکن اظهار می فرمود

روح همه این اعمال، خدمت با اخلاص نسبت به سادات و ذریه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها «
است و بدون آن،

« اینگونه اعمال، همچون جسمی بی جان می باشد و آثاری بر آنها مترتب نمی گردد

وصایای جناب شیخ حسنعلی نخودکی

فرزند ایشان نقل می کند: ایشان وصایای خویش را به شرح زیر به من فرمودند: « ولقد وصینا الذین
.... او توالکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله

نیست جز تقوی در این ره توشه ای نان و حلوا را بنه در گوشه ای بالتقوی بلغنا ما بلغنا، اگر در این راه، تقوی نباشد، ریاضات و مجاهدات را هرگز اثری نیست و جز از خسران، ثمری ندارد و نتیجه ای جز دوری از درگاه حق تعالی نخواهد داشت.

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمایند: « انّ العلم اذا لم يعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا »

اگر آدمی، یک اربعین به ریاضت پردازد، اما یک نماز صبح از او قضا شود، نتیجه آن اربعین، هبَاء منثوراً خواهد گردید.

بدان که در تمام عمر خود، تنها یک روز، نماز صبحم قضا شد، پسر بچه ای داشتم شب آن روز از دست رفت.

سحرگاه، مرا گفتند که این رنج فقدان را به علت فوت نماز صبح، مستحق شده ای.

اهمیت تهجد از نظر شیخ حسنعلی نخودکی

اینک اگر شبی، تهجدم ترک گردد، صبح آن شب، انتظار بلایی می کشم. بدان که انجام امور مکروه، موجب تنزل مقام بنده خدا می شود که به عکس اتیان مستحبات، مرتبه او را ترقی می بخشد.

بدان که در راه حق و سلوک این طریق، اگر به جایی رسیده ام، به برکت بیداری شبها و مراقبت در امور مستحب و ترک مکروهات بوده است، و ولی اصل و روح همه این اعمال، خدمت به ذراری .ارجمند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است

چهار وصیت مهم پدر شیخ

اکنون پسر، ترا به این چیزها وصیت و سفارش می کنم: اول: آنکه نمازهای یومیه خویش را در اول وقت آنها به جای آوری

دوم: آنکه در انجام حوائج مردم، هر قدر که می توانی بکوشی و هرگز میندیش که فلان کار بزرگ از من ساخته نیست، زیرا اگر بنده خدا در راه حق، گامی بردارد، خداوند نیز او را یاری خواهد » .فرمود

در این جا عرضه داشتم: پدرجان، گاه هست که سعی در رفع حاجت دیگران، موجب رسوایی آدمی می گردد. فرمودند: « چه بهتر که آبروی انسان در راه خدا بر زمین ریخته شود

سوم: آنکه سادات را بسیار گرامی و محترم شماری و هر چه داری، در راه ایشان صرف و خرج کنی .و از فقر و درویشی در اینکار پروا منمایی. اگر تهیدست گشتی، دیگر تو را وظیفه ای نیست

چهارم: از تهجد و نماز شب غفلت مکن و تقوی و پرهیز پیشه خود ساز. پنجم: به آن مقدار تحصیل کن که از قید تقلید و ارهی

تکلیف و ریاضت تو خدمت به خلق خداست

در این وقت از خاطر مگذشت که بنابراین لازم است که از مردمان کناره گیرم و در گوشه انزوا نشینم که مصاحبت و معاشرت، آدمی را از ریاضت و عبادت و تحصیل علوم ظاهر و باطن باز می دارد، اما ناگهان پدرم چشم خود بگشودند و فرمودند: «تصور بیهوده مکن، تکلیف و ریاضت تو تنها خدمت به خلق خداست»

بعد از آن فرمودند: «چون صبحگاه روز یکشنبه کار من پایان یافت، اگر حالت مساعد بود، خودت مرا غسل بده و کفن و دفن مرا مباشرت کن»

همچنین سفارش کردند که مرحوم دکتر شیخ حسن خان عاملی که طیب معالجشان بود ایشان را به جانب قبله کند و آداب میت را اجرا نماید

و به مرحوم سید مرتضی روئین تن مدیر روزنامه طوس نیز فرمودند: «شما هم صبح یکشنبه بیاید و بعد از فوت من یکساعت بالای سر من قرآن بخوانید.» مرحوم سید ظاهری زننده اما باطنی عجیب داشت.

سالهای آخر عمر

فرزند ایشان نقل می کند: حدود دو سال قبل از وفات پدرم، کسالت شدیدی مرا عارض شد و پزشکان از مداوای بیماری من عاجز آمدند و از حیاتم قطع امید شد.

پدرم که عجز طیبیان را دید، اندکی از تربت طاهر حضرت سیدالشهداء ارواح العالمین له الفداء به کامم ریخت و خود از کنار بسترم دور شد.

در آن حالت بیخودی و بیهوشی دیدم که به سوی آسمانها می روم و کسی که نوری سپید از او می تافت، بدرقه ام می کرد.

چون مسافتی اوج گرفتیم، ناگهان، دیگری از سوی بالا فرود آمد و به آن نورانی سپید که همراه من می آمد، گفت: «دستور است که روح این شخص را به کالبدش باز گردانی، زیرا که به تربت». «حضرت سید الشهداء علیه السلام، استشفای کرده اند».

در آن هنگام دریافتم که مرده ام و این، روح من است که به جانب آسمان در حرکت است و به هر حال، همراه آن دو شخص نورانی به زمین باز گشتم و از بیخودی، به خود آمدم و با شگفتی دیدم که در من، اثری از بیماری نیست، لیکن همه اطرافیانم به شدت منقلب و پریشانند.

پس از چند روز، هنگامی که در خدمت پدرم به شهر می رفتیم، واقعه را حضورشان عرض کردم.

فرمودند: «مقدّر بود که یکی از ما دو نفر از جهان برویم و اگر تو می رفتی، من پانزده سال دیگر عمر می کردم و چون مقصد و مطلوب من از حیات در این دنیا جز خدمت به خلق نیست، ترجیح دادم که خود رخت بر بندم و تو که جوانی و به خواست خداوند، مدتی درازتر در جهان خواهی زیست، زنده بمانی.

اینک بدان که من مرگ را برای خود و حیات را برای تو خواستم، تا آنکه در طول زندگی، پیوسته با قصد قربت، به مردم خدمت کنی

» و هرگاه در اینکار مسامحه و غفلت ورزی، سال آخر عمرت خواهد بود

سال آخر عمر پدر نخودکی

یکسال قبل از وفات پدرم، شبی در عالم رؤیا مشاهده کردم که حدود عصر است و من از شهر خارج شده ام و به طرف قریه نخودکی می روم که آفتاب ناگهان غروب کرد و در من اضطرابی پدید آمد

این اضطراب دو علت داشت: اول، تاریکی هوا، دوم آنکه نمی دانستم به پدرم چگونه پاسخ دهم، زیرا ایشان فرموده بودند که همیشه قبل از غروب آفتاب در منزل باش، و قبول نخواهند کرد اگر بگویم که آفتاب ناگهان غروب کرده است

در این اضطراب و اندیشه بودم که ناگهان خورشید از مغرب طلوع کرد و به قدر یک نيزه بالا آمد. مقداری که راه آمدم متوجه شدم که کارد بزرگی در دست من است و سگ بزرگی مرا تعقیب می کند.

ناگهان پیری نسبتاً بلند بالا پدیدار گشت و کارد را از دست من گرفت و با یک دست سگ را نگاه داشت و با دست دیگر سر او را از تن جدا کرد، بی آنکه کارد به خون آلوده شود.

آنگاه کارد را به من رد کرد و فرمود: بابا آیا کار دیگری داری؟ عرض کردم: خیر، تشکر نمودم، و پیر ناگهان ناپدید شد. بامداد، خواب را خدمت پدرم عرض کردم

دیدن شیخ عطار در خواب شیخ نخودکی

ایشان چند دقیقه تأمل کردند و سپس پرسیدند: «آیا متوجه نشدی آن پیر که بود؟» عرض کردم: خیر. «فرمودند: «او شیخ عطار بود

آنگاه فرمودند: «امسال سال آخر عمر ما است، و تو بعد از من زحمت و ناراحتی بسیار خواهی دید، «بگو چه خواهی کرد؟»

عرض کردم: به خدا پناه می برم. پس از دو ماه یکروز که در خدمت ایشان به شهر می رفتیم، فرمودند: «امروز عصر بعد از آنکه به خانه بازگشتیم، من مریض خواهم شد، و همین مرض مقدمه «فوت من خواهد بود

همانطور که فرموده بودند، عصر همانروز به محض ورود به منزل به تهوع دچار و بیمار شدند. در این اثناء تسبیح عقیقی داشتند که گم شد

«فرمودند: «مفقود شدن تسبیح علامت مرگ ما است. اگر یافت شود بهبودی خواهم یافت

ولی هر چه جستجو کردیم تسبیح را نیافتیم تا آنکه یکماه بعد در اطاق مسکونی ایشان پیدا شد و به دنبال آن حال ایشان کمی بهبود یافت

اما مجدداً تسبیح مزبور گم شد و دیگر هرگز یافت نشد. کسالت ایشان مجدداً شدت یافت و حدود چهار ماه در بستر بودند

در این مدت ایشان شرحی مفصل از حالات خود، از آغاز تا پایان و از احوال اساتید و بزرگانی که محضرشان را درک کرده بودند برای من نقل فرمودند

مدتها بود که پدرم بنا به مقتضیاتی در شهر مشهد سکونت نداشتند و معمولاً در حومه شهر، ابتدا در ده نخودک و سپس در ده سمرقند ساکن بودیم

آخرین روزهای شیخ حسنعلی نخودکی

روزی در ایام کسالت ایشان که من برای درس به شهر رفته بودم هنگام ظهر به وسیله شخصی احضارم نمودند و فرمودند

امروز روح از جسد پرواز کرد و به حضور حضرت ثامن الائمه علیه السلام تشریف حاصل کردم و دیدم که استاد مرحوم حاج محمد صادق تخته پولادی هم شرف حضور دارد

از او درخواست کردم که از امام علیه السلام استدعا کند اجازه فرمایند که برای ابراز وصایای خود. روحم بار دیگر به کالبدم باز گردد. امام رخصت فرمودند

اکنون، پسرم، باید که مراقب حال من باشی و به شهر باز نگردی.» خلاصه آنکه به کوشش طیبیان، حال پدرم بهبود پذیرفت

اما آن مرد جلیل القدر در برابر شادمانی طیب معالج خود فرمود: «بهبود من شادمانی ندارد زیرا که ما رفتنی شده ایم

پزشک پرسید: پس تکلیف چیست؟ فرمود: «تکلیف شما این است که تا من در قید حیاتم به تدابیر پزشکی ادامه بدهید

.و من نیز آنچه دستور شما باشد تمکین کنم.» تا واپسین ساعات عمر ایشان همین روش برقرار بود

در این اوقات نیز پدر، مانند سالهای دیگر حیاتش، همه شب تا بامداد بیدار می ماند و گاهگاه در دل: شبها این دو بیت را ترنم می کرد

زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی «
کمک زغیر تو ننگ است یا علی مددی
گشاد کار دو عالم به یک اشاره توست
« به کار ما چه درنگ است یا علی مددی

بستری شدن شیخ حسنعلی بیمارستان

به دستور پزشکان معالج، پدرم به بیمارستان « منتصریه » مشهد انتقال یافت و در آنجا بستری گردید. به خاطر دارم روزی در راه بیمارستان، چشمم به درشکه ای افتاد که در آن مردی و زنی بی حجاب نشسته بودند.

چون به خدمت پدر رفتم، فرمود: «دیگر رفتن ما نزدیکست، اما تو چرا چشم خود را حفظ نکردی؟»
عرض کردم: به عمد خطایی مرتکب نشدم

فرمود: می دانم ولی تو که در خیابان جویای کسی نبودی، پس چرا چشمم به داخل درشکه انداختی
که نگاهت به نامحرمی تصادف کند

« .امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: « النظره سهم مسموم من سهام الشيطان

تیر زهر آلود و قلب آدمی

کاش مادر مر مرا نازادمی

هر نظر ناو کیست زهر آلود

که ز شست و کمان ابلیس است

دیدن زلف و خال نامحرم

دانه کیسد و دام ابلیس است

خروج شیخ نخودکی از بیمارستان برای حفظ نظم بیمارستان

شیخ حسنعلی فرمودند: «دیشب، در عالم رؤیا، مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی را دیدم که می

«گفت: بیا که ما در انتظار توایم

روز دیگر به رئیس بیمارستان فرمود: «مرگ من نزدیک است و اگر فوت من در این بیمارستان اتفاق

افتد

از دحام مردم، نظم اینجا را درهم خواهد ریخت، لذا مصمم شده ام که از بیمارستان به خانه روم.» و

اصرار رئیس در نگهداشتن ایشان سودی نبخشید و بالاخره به منزل یکی از ارادتمندان خود، آقای

حاج عبدالحمید مولوی منتقل و بستری شدند و یکماه آخر عمر را در منزل ایشان بستری بودند تا آنکه دعوت حق را لبیک گفتند.

خواب شیخ حسنعلی نخودکی درباره شیخ مؤمن

دو هفته پیش از رحلت آن مرد بزرگوار، شبی در خواب دیدم که به زیارت بقعه عارف بزرگ، شیخ مؤمن که هم اکنون در مشهد به «گنبد سبز» مشهور است، رفتم. پدرم را دیدم که با شیخ مؤمن در گفتگو است.

چون من وارد شدم، پدرم از شیخ درخواست کرد که برای من دستوری فرماید تا توفیق تهجد و نماز «شب داشته باشم. چون پیر خواست چیزی به من بگوید، پدرم گفت: «اکنون چند روزی صبر کنید

باری، آنچه در خواب دیده بودم، برای پدرم گزارش کردم. شیخ حسنعلی فرمود: «آری، دیگر چیزی از عمر من باقی نمانده است.» در نیمه شبی، حال پدرم سخت شد، طیبیان به عیادتش آمدند و پس از معاینات پزشکی، اعلام کردند که بیمار از دنیا رفته است.

لیکن با شگفتی فراوان، قلب پدرم پس از توقف دوباره به کار افتاد و روز بعد یکی از پزشکان معالجش که دکتر سید ابوالقاسم قوام نام داشت به من اظهار کرد: پدرت دیشب درگذشت، ولی مجدداً به زندگی بازگشت.

یک هفته قبل از رحلت شیخ حسنعلی

پس از این حادثه، فردای آن روز چون اطاق، خالی از اغیار شد، پدرم فرمود: « شب گذشته روح از بدنم مفارقت کرد و به خدمت امام رضا علیه السلام مشرف شدم و به وسیله استاد خود مرحوم حاج محمدصادق از امام تقاضا کردم که برای تکمیل وصایای خود یک هفته مهلت داده شوم

امام اجازت فرمودند، اما قدغن کردند که دیگر چنین درخواستی نکنم.» سپس فرمودند: «در این مدّت شبها از نزد من دور نشو و مراقب حال من باش

رفته رفته اثر بهبودی در حال پدرم پدید آمد، اما ناگهان روز چهارشنبه حال ایشان به وخامت گرایید و دستهایشان متورم گشت و پزشکان از این تغییر حالت ناگهانی دچار تعجب شدند

دیگر کسی جز سادات اجازه عیادت پدرم را نداشتند. خلاصه در آن وقت بود که شیخ حسنعلی اظهار داشتند: «من صبح یکشنبه خواهم مرد

رحلت شیخ حسنعلی

باری از ظهر پنجشنبه واپسین زندگانی شیخ حسنعلی تا روز یکشنبه که فوت خود را در آنروز پیش بینی فرموده بودند دیگر با کسی سخن نگفتند و پیوسته در حال مراقبه بودند

شب جمعه بود که ناگهان سر از بالین برداشتند و دیده بر در گشودند و فرمودند: «ای شیطان، بر من
» که سراپا از محبت علی (ع) پر شده ام، دست نخواهی یافت

ابیات زیر وصف حال و شرح شیخ حسنعلی می باشد. حتی خود شیخ نیز گاهگاهی به آنها ترنم می
فرمودند:

ای به ولای تو تولای من / از خود و اغیار تَبْرای من

سود تو سرمایه سودای من / گر بشکافند سراپای من

جز تو نجویند دراعضای من / ناد علیاً علیاً یا علی

ساعات آخر شیخ حسنعلی

روز شنبه فرا رسید. زیر لب فرمودند: « کار رفتن را بر من دشوار گرفته اند و عتاب دارند: تو که
حضور محضر حضرت رضا علیه السلام را در این جهان آرزو داشتی از چه رو گاه و بیگاه لب به
» خنده می گشودی؟

.آری، حسنات الابرار سیّات المقربین. بالاخره صبح روز یکشنبه و ساعت آخر عمر ایشان فرا رسید

به دستور پدرم گوسفندی به عنوان نذر حضرت زهرا سلام الله علیها قربانی گردید و یکی دو ساعت از طلوع آفتاب روز هفدهم شعبان سال 1361 هجری قمری گذشته بود که روح پاک شیخ حسنعلی .به جوار حق شتافت

«الا ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلبون من دارالی دار.» ساعتی نگذشته بود که خبر رحلت آن عارف و بزرگ و آن عالم ربانی به سراسر شهر فرا رسید و انبوه جمعیت برای ادای احترام و تودیع او و انجام مراسم مذهبی گرد جنازه اش حاضر شدند

جنازه شیخ حسنعلی نخودکی، آن فقید علم و معرفت بر روی هزاران دست از ارادتمندان اندوهگین و سوگوارش، از محله سعد آباد مشهد در خیابانهای شهر که عموماً به حال تعطیل درآمده بود عبور می کرد تا به ده « سمرقند » بمحل سکونتشان رسید در آنجا بر حسب وصیتشان در آب روان غسل داده شد.

تشیع پیکر نخودکی

در این هنگام دسته های بزرگ سینه زنان که سالها از حرکت ایشان ممانعت می شد، در سوگ شیخ حسنعلی، آن مرد جلیل، راه افتاد و جنازه در میان غمی جانکاه، پس از تغسیل و تکفین به شهر حمل گردید.

پس از طواف به دور مرقد منور حضرت ثامن الحجج علیهم افضل الصلوات، در همان نقطه از صحن عتیق که خود پیش بینی و سفارش فرموده بودند، در خاک آرمید.

محل تدفین شیخ حسنعلی نخودکی

سالها پیش پدرم فرموده بودند: « وقتی مصمم شدم که به نجف اشرف رحل اقامت افکنم، لیکن در آن هنگام که در یکی از اطاقهای صحن عتیق رضوی (صحن انقلاب) در مشهد، به ریاضتی سرگرم بودم.

در حال ذکر و مراقبه، دیدم که درهای صحن مطهر عتیق بسته شد و ندا بر آمد که حضرت رضا سلام الله علیه اراده فرموده اند که از زوار خویش سان ببینند

پس از آن، در محلی جنب ایوان عباسی، در همین نقطه که اکنون مدفن پدرم می باشد، کرسی نهادند و حضرت بر آن استقرار یافتند و به فرمان آن حضرت درب شرقی و غربی صحن عتیق گشوده شد، تا زوار از در شرقی وارد و از در غربی خارج گردند

شیخ حسنعلی فرمودند در آن زمان دیدم که پهنه صحن مالا مال از گروهی شد که برخی به صورت حیوانات مختلف بودند و از پیشاپیش حضرتش می گذشتند

و امام علیه السلام دست ولایت و نوازش بر سر همه آن زوار حتی آنها که به صور غیر انسانی بودند، می کشیدند و اظهار مرحمت می فرمودند

وصیت محل دفن شیخ حسنعلی نخودکی

شیخ حسنعلی پس از آن سیر و شهود معنوی و مشاهده آن رأفت عام از امام علیه السلام، بر آن شدم
«که در مشهد سکونت گزینم و چشم امید به الطاف و عنایات آن حضرت بدوزم

پدرم، پس از ذکر این واقعه، محل استقرار کرسی امام علیه السلام را برای مدفن خود، پیش بینی و
وصیت فرمودند و بالاخره به خواست خدا، قبل از اذان صبح دوشنبه، در همان نقطه مبارک مدفون
شدند.